

بررسی منازعه قدرت در ساختار جمهوری اسلامی ایران

علی دماوندی کناری^۱

چکیده

یکی از مفاهیم اساسی و کلیدی در عرصه علم سیاست مفهوم قدرت است که در متن و بطن آن مفهوم منازعه قرار دارد. علمای سیاست بر این باورند که مفهوم منازعه امری طبیعی و به باور بسیاری حتی اجتناب‌ناپذیر است. در نظام جمهوری اسلامی نیز مانند همه نظام‌های سیاسی موجود دنیا، منازعه در عرصه سیاسی وجود داشته و دارد، اما اشکال، دامنه و شدت آن در دوره‌های مختلف نظام جمهوری متفاوت بوده است. یکی از بسترهای منازعه‌خیز در جمهوری اسلامی ساختار قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است. در این نوشتار، براساس رهیافت نهادی به مسئله توزیع قدرت در ساختار قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران پرداخته و به این سوال پاسخ می‌دهد که آیا اصولاً این دوگانگی یا چندگانگی در حاکمیت و نظام جمهوری اسلامی وجود داشته یا خیر و اگر وجود داشته چه ارتباطی با دوره‌های مختلف حیات جمهوری اسلامی دارد.

واژگان کلیدی: منازعه، رهیافت نهادی، ولایت فقیه، قانون اساسی.

^۱ کارشناسی‌ارشد علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز

مقدمه

احمدی‌نژاد وجود داشته و خود را بروز داده است. رهیافت نهادی بعنوان روش تحقیق در این نوشتار مدنظر قرار گرفته است. این رهیافت بر قواعد، رویه و سازمان‌های رسمی حکومت تمرکز می‌کند. رهیافت نهادی از مطالعه قانون اساسی بعنوان یک نهاد شروع می‌شود. این امر متضمن این معناست که قانون اساسی به مثابه تنظیم کننده اصلی روابط سیاسی تلقی می‌شود. این قانون اساسی است که بعنوان متغیری تبیینی رفتارهای سیاسی کلان را تعیین می‌کند. اما قانون اساسی تنها یک نقطه عزمیت در نهادگرایی است اگرچه در واقع نهادگرایی دامنه وسیع‌تری از مطالعه ترتیبات رسمی - قانونی دارد (مارش و استوکر، ۱۳۷۸: ۸۵). سوال اصلی این تحقیق این است که چرا بین همه روسای جمهور و ولی فقیه در همه ادوار انقلاب اسلامی اختلاف وجود داشته است؟ فرضیه‌ای که در پاسخ به این پرسش مطرح شده عبارت از آن است که دوگانگی در ساختار قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، موجب اختلاف بین دو نهاد ولی فقیه و ریاست جمهوری است. بررسی مفهوم منازعه، چرایی پیدایی و بروز منازعه در میان دو جایگاه قانونی در نظام جمهوری اسلامی و مطالعه موردی قهر یازده روزه احمدی-نژاد و در پایان ارائه پیشنهادهایی جهت جلوگیری و یا حل این منازعه مطمح‌نظر این نوشتار است که به تبیین آن پرداخته شده است.

منازعه، مفهومی بین رقابت و جنگ

در حیطه علوم اجتماعی تعاریف متعددی از مفهوم منازعه ارائه شده است. برخی از این تعاریف هرگونه ناسازگاری و

مفهوم منازعه از مفاهیم اساسی سیاسی است که با مفاهیمی همچون مبارزه، کشمکش، رقابت و ... شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارد. مفهوم بی‌ثباتی را می‌توان در یک معنای کلی به فقدان قاعده‌مندی و هماهنگی اجزای یک نظام یا سیستم تعبیر نمود. بی‌ثباتی سیاسی از عوامل متعددی نشأت می‌گیرد. منازعه سیاسی بر بی‌ثباتی همانقدر تأثیر دارد که رقابت سیاسی بر ثبات سیاسی منتهی در جهت معکوس آن. در عرصه سیاست، منازعه امری طبیعی و حتی اجتناب‌ناپذیر است. در نظام جمهوری اسلامی نیز مانند هر نظام سیاسی دیگر منازعه در عرصه سیاست همواره وجود داشت، اما اشکال، دامنه و شدت آن در دوره‌های مختلف، متفاوت بوده است. ایران یک سده پر از کشمکش و خشونت سیاسی را پشت سر گذاشت. جامعه ایران نیمی از یک سده را بطور متناوب درگیر شورش‌ها، جنبش‌ها، انقلاب‌ها و بی‌ثباتی‌ها و هرج و مرج سیاسی برآمده از آنها و نیم دیگر را نیز به تناوب در زیر سایه‌های حکومت‌های اقتدارگرا و غالباً سرکوب‌گر به سر برده است. بی‌ثباتی سیاسی و خشونت سیاسی بعنوان دو مشخصه پایدار و درهم آمیخته در حیات سیاسی یک سده اخیر ایران خودنمایی می‌کند. منازعه میان دو نهاد ولایت فقیه و ریاست جمهوری یکی از بسترهای منازعه‌خیز در ایران پس از انقلاب است که در دوره‌های مختلف خود را نشان داده است که می‌توان گفت از ساختار حقوقی پیچیده قانون اساسی ایران نشأت می‌گیرد. شواهد تاریخی نشان می‌دهد در همه ادوار انقلاب و دولت‌های آن، این اختلاف بین امام و بنی‌صدر، آیت‌اله خامنه‌ای و امام، رهبر انقلاب با خاتمی و



پردازند (Oberschall, 1973:30)

واقعیت این است که منازعه در عرصه سیاست شعاع وسیعی را در بر می‌گیرد چرا که تا آنجا که به عرصه سیاسی مربوط است، کنش‌ها و فرایندهای متنوع و بی-شماری را می‌توان در زمره منازعات قلمداد کرد. پس اگر اشکال روابط اجتماعی را به چهار صورت تفاهم، رقابت، منازعه و جنگ تقسیم‌بندی کنیم می‌توان نتیجه گرفت که منازعه بین رقابت و جنگ قرار دارد. به عبارت دیگر صورت شدید رقابت، منازعه و صورت شدید منازعه جنگ است (همان، ۵۶).

در مورد آثار منازعات سیاسی بر زندگی اجتماعی و سیاسی دو دیدگاه متفاوت وجود دارد. یک دیدگاه که می‌توان آن را دیدگاه کلاسیک نامید که منازعات را اصولاً یک پدیده عرضی و به عبارت دیگر یک بیماری اجتماعی و طبعاً امری نامطلوب و مخرب می‌داند. دیدگاه دیگری که می‌توان آن را دیدگاه واقع‌گرا نامید، منازعات را امری عادی تقریباً همیشگی و بعضاً مفید می‌داند. در دیدگاه اول که سابقه آن به نظریه‌های مدینه فاضله افلاطون بر می‌گردد، وقوع منازعات به نقایص یا کج‌روی‌های افراد و یا جامعه نسبت داده می‌شود. امروزه هم این دیدگاه در میان جامعه-شناسانی نظیر امیل دورکیم و پیروان که به اصحاب مکتب کارکردگرایی معروف‌اند دیده می‌شود. از این دیدگاه منازعات اجتماعی تنها در شرایط فروپاشی ارزش‌ها و هنجارهای مشترک اجتماعی امکان بروز و ظهور می‌یابند. اصطلاح آنومی که برای توصیف جوامع بی‌هنجار بکار می‌رود، بیانگر چنین تلقی از منازعه است. به علاوه از دیدگاه مزبور منازعات اجتماعی غالباً آثار منفی و مخرب از خود به

رویاری می‌تواند؛ در حالیکه تعاریف دیگری آنگونه از ناسازگاری‌ها و رویاری را منازعه می‌شمارند که متضمن درجاتی از تخصم و خشونت باشند. از میان دسته اول می‌توان به تعاریف ماکس وبر، جرج زیمل و رالف دارندوف اشاره کرد. ماکس وبر می‌نویسد: زمانی یک رابطه اجتماعی را منازعه می‌نامیم که کنش‌های مرتبط با آن عملاً در جهت پیشبرد و خواست‌های یک فرد یا گروه علیه مقاومت دیگری باشد.

جرج زیمل منازعه را شکلی از زندگی اجتماعی و جزئی از تعامل اجتماعی می‌داند که همواره در اشکال گوناگون خود وجود دارد. رالف دارندوف نیز منازعه را صف‌آرایی نقش‌های اجتماعی در مقابل یکدیگر تعریف می‌کند. در بیان تعاریفی که بر وجود عناصر خصومت در منازعه تأکید کرده‌اند می‌توان به تعاریف لوپس کوزر و جان‌اتان ترنر اشاره کرد. لوپس کوزر منازعه را نوعی مبارزه بر سر ارزش‌ها یا ادعاهای مربوط به قدرت منزلت و دیگر منابع کمیاب می‌داند. جان‌اتان ترنر، منازعه را مجموعه‌ای از رویدادها می‌داند که به درجاتی از خشونت متقابل آشکار دست‌کم میان دو گروه می‌انجامد (دولت‌آبادی، ۵۱: ۱۳۸۷). در مورد تعریف و مفهوم منازعه به نظر می‌رسد که تعریف آنتونی ابرشال جامع بوده و تمامی شاخص‌های مربوطه را در نظر می‌گیرد. ابرشال در خصوص این مفهوم می‌گوید: مفهوم منازعه نباید فقط به رویاری‌های خشونت‌آمیز بر سر منابع و ارزش‌ها محدود بماند، بلکه باید شامل آن موقعیت‌هایی هم باشد که در آنها منافع ناهمگرا و ارزش‌های ناسازگار به صورتی غیرخشونت‌آمیز و بدون اینکه لزوماً با حذف یا آسیب دیدن یک طرف دعوا همراه باشد، به رویاری با یکدیگر می‌-

اجتماعی و بارزترین جلوه تعامل اجتماعی می‌دانست. همچنین لويس كوزر کارویژه مثبت و نظم‌آفرین منازعات را مورد توجه قرار داد. به گفته او درگیری میان گروه‌ها ممکن است باعث افزایش انسجام درونی آنها شود (بشیریه (الف، پیشین: ۹۸). به نظر می‌رسد که واقعیات تاریخی دیدگاه دوم را بیشتر تأیید کند. البته در اینجا ما نه در پی اثبات این ادعای فلسفی هستیم که منازعات و نزاع جزء ذاتی زندگی اجتماعی و سیاسی است و نه مدعی هستیم که همه منازعات لزوماً آثار مثبت و مفید بر زندگی دارند.

ساختار قدرت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

در پی شدت گرفتن احتمال سقوط حکومت پهلوی و به ظهور رسیدن نظامی جدید در آستانه انقلاب، تدوین قانون اساسی جدید برای کشور، مورد توجه رهبر انقلاب و گروه‌های انقلابی قرار گرفت. از آنجائیکه قانون اساسی جدید، منشأ نظام‌بخشی و تبیین روابط ارکان قدرت در ساختار تازه تلقی می‌گردید، جریان‌های گوناگون دخیل در انقلاب برای داشتن نقش و سهم بیشتر در اداره کشور، با قوای زیادی به این مسئله ورود نمودند. بر همین اساس بود که این موضوع، مولد رویارویی‌های مختلفی پس از انقلاب در میان گفتمان‌های موثر آن زمان گردید؛ اختلاف‌نظر بر سر چگونگی تصویب قانون اساسی توسط مردم و بودن یا نبودن مجلس موسسان، منازعات گفتمانی حول محور ولایت فقیه و بحث بر سر چگونگی حضور آن در قانون اساسی و بالاخره درخواست انحلال مجلس بررسی قانون اساسی از سوی گفتمان مغلوب، از جمله این رویارویی‌های

جای می‌گذارد. تالکوت پارسونز که یکی از پرنفوذترین سخنگویان این سنت جامعه‌شناسی است در مباحث خود درباره نظم اجتماعی بر مفاهیمی چون وفاق یکپارچگی انطباق و هماهنگی تأکید می‌کند. او معتقد است که منازعه اجتماعی امری عارضی است و از بیرون نظام وارد آن می‌شود و لزوماً نیز مخرب است. او حتی آنجا که می‌خواهد دگرگونی‌های اجتماعی را توضیح دهد منازعات را بعنوان مانعی در فرایند تکامل اجتماعی قلمداد می‌کند (بشیریه (الف)، ۱۳۷۴: ۶۵).

دیدگاه دوم نیز سابقه‌ای طولانی دارد. ارسطو در بررسی انقلابات و منازعات سیاسی در درون دولت‌شهرهای یونان این کشمکش‌ها را امری طبیعی و کم و بیش همیشگی و در عین حال متضمن برخی فواید نظیر جابجایی حکومت‌های خوب به جای حکومت‌های بد می‌داند (ارسطو، ۱۳۶۴: ۲۱۰-۲۰۲). اما طرح و تفصیل این دیدگاه در قرون اخیر و البته بگونه‌های متفاوت در مباحث جامعه‌شناسانی نظیر مارکس، زیمل کوزر و دارندرف آمده است. بطورکلی در این دیدگاه، فرض بر این است که جامعه ترکیبی از نیروهای متضاد و تعامل و کشمکش میان این نیروهاست که هم موجبات ثبات و تداوم جامعه و هم زمینه‌های دگرگونی آن را فراهم می‌کند. مارکس و انگلس که بر منازعات طبقاتی تأکید داشتند این منازعات را امری ذاتی و پدیده‌ای همیشگی و عامل اساسی دگرگونی‌ها و تکامل اجتماعی می‌دانستند. (گودلیه، ۱۳۵۸: ۱۰۵-۱۰۲). جرج زیمل هم از دیدگاه متفاوت با مارکس و انگلس منازعه را امری دائمی و مفید می‌داند. او که پدیده‌های اجتماعی را در سطح خرد مورد توجه قرار می‌داد، منازعات را بعنوان شکلی از زیست



جایگاه ولایت فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بر سه اصل پنجم، پنجاه و هفتم و یکصد دهم تکیه دارد. به لحاظ اهمیت فوق‌العاده رهبری در قانون اساسی جمهوری اسلامی یک فصل مستقل (هشتم) با شش اصل به موضوع رهبری اختصاص یافته است. با وجود اینکه در فصول دیگر نیز به مناسبت به رهبری و اصل ولایت فقیه اشاره شده است. بعد از اصل پنجم قانون اساسی که به ولایت امر و امامت امت در عصر غیبت اشاره دارد، مهمترین اصلی که به ولایت فقیه اختصاص یافته و نقش کارویژه اصلی آن را در نظام مشخص نموده است اصل پنجاه و هفتم است که قوای سه‌گانه حاکم را زیر نظر ولایت مطلقه فقیه قرار داده است و اختیارات رهبری را از محدوده آن اصل فراتر می‌برد. رهبری بعنوان رئیس دولت، اختیارات و وظایفی هم به منظور اعمال مستقیم قدرت دارد که اصل یکصد دهم قانون اساسی حداقل به ۱۱ مورد از مصادیق این اختیارات اشاره نموده است. وظایف و اختیارات رهبری به ترتیب اصل ۱۱۰ قانون اساسی به شرح ذیل است:

- ۱- تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام؛
- ۲- نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام؛
- ۳- فرمان همه‌پرسی؛
- ۴- فرماندهی کل نیروهای مسلح؛
- ۵- اعلام جنگ و صلح و بسیج نیروها؛
- ۶- عزل و نصب و قبول استعفا؛
- ۷- حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه‌گانه؛
- ۸- حل معضلات نظام که از طریق عادی قابل حل نیست از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام؛

جدی بودند. در نهایت، قانون اساسی به همه‌پرسی گذاشته شد و با تأیید اکثریت قاطع مردم به تصویب رسید و تا حدود یک دهه پس از انقلاب که به فرمان امام خمینی افرادی به بازنگری در آن منصوب شدند و اصلاحاتی را بر روی آن به انجام رساندند، بی‌تغییر ماند (هاشمی، ۱۳۷۴: ۸۹).

نظام جمهوری اسلامی ایران در شکل کامل خود، نظامی کاملاً نوین و بی‌سابقه است و به ویژه زمانی که جمهوری اسلامی به نام حکومت و نظامی سیاسی همراه است برای محققان و پژوهشگران بسیار جالب و قابل توجه است. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۵۸ با اصلاحات آن مصوب سال ۱۳۶۸ متن چندوجهی پیچیده‌ای است که حکایت از کوشش برای ترکیب مبانی و منابع مختلف مشروعیت و اقتدار سیاسی دارد. دلایل ترکیب پیچیده ساختار حقوق قدرت در ایران را باید در ماهیت انقلاب اسلامی ترکیب در حرکت اسلامی و دموکراتیک جستجو کرد (بشیریه‌ب)، ۱۳۸۱: ۵۷). در اینجا برای روشن شدن بهتر موضوع به جایگاه ولایت فقیه و ریاست جمهوری در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می‌پردازیم.

۱- جایگاه ولایت فقیه

ولایت فقیه بعنوان مهمترین و اصلی‌ترین نهاد نظام جمهوری اسلامی است که مطابق قانون اساسی در اعمال مستقیم و غیرمستقیم و قدرت سیاسی نقش بسیار مهمی دارد. مبنای فکری و نظری نظام جمهوری اسلامی نظریه مطلقه ولایت فقیه امام خمینی (ره) و ساختار حقوقی و اجرایی آن قانون اساسی است و در واقع قانون اساسی استنتاجی از آن نظریه و براساس آن نظریه است.

۹- امضاء حکم ریاست جمهوری پس از انتخابات مردم؛

۱۰- عزل رئیس جمهور؛

۱۱- عفو و یا تخفیف مجازات محکومین.

البته یک مسئولیت بسیار مهم دیگر هم هست که در اصل ۱۱۰ نیامده، ولی چون در اصل دیگری آمده است و جزء اختیارات مهم رهبری است، فرمان بازنگری در قانون اساسی طبق اصل ۱۷۷ قانون اساسی است. با این همه از آنجا که قانون اساسی، ولایت مطلقه فقیه را پذیرفته و در چارچوب مقررات اسلامی برای او قائل به اختیار مطلق شده است، نمی‌توان این فرض را ایجاد نمود که اختیارات رهبری صرفاً منحصرأ به مواردی است که این اصل ذکر شده است. بلکه آنچه در این اصل آمده نمونه‌هایی از اختیارات ولی فقیه بوده مسلماً بیان این موارد از باب حصر نیست (کواکبیان، ۱۳۷۰: ۱۲۵-۱۲۶).

این امر منتج به دیدگاهی شده است که معتقد است قانونگذار با حاکم قرار دادن اصول پنجم و پنجاه و هفتم قانون اساسی بر اصل یکصد و دهم از احصاء همه موارد اختیارات رهبری پرهیز نموده و به ذکر حداقل اکتفا کرده است. این اختیارات همراه گستره وسیع نظارت رهبری بر قوای حاکم، نشان اراده قانونگذار در جهت اعتلای اقتدار مقام ولایت امر و تسلط و اشراف امام‌گونه او بر کلیه ارکان نظام اسلامی است (شفیعی‌فر، ۱۳۷۸: ۱۴).

۲- جایگاه رئیس جمهور

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در فصل نهم وظایف و اختیارات رئیس جمهور و وزرا را ذیل اصول ۱۱۳ تا ۱۵۱ مورد بحث قرار داده است. این اصول از نحوه انتخابات رئیس جمهور تا تعیین وزرا و حتی نحوه نظارت بر امور

مالی آنان را مشخص نموده است. طبق اصل ۱۱۳ قانون اساسی پس از مقام رهبری، رئیس جمهور عالی‌ترین مقام رسمی کشور است و مسئولیت اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه را جزء در امور که مستقیماً به رهبری مربوط می‌شود، برعهده دارد. براساس اصل ۱۱۴ قانون اساسی مردم رئیس جمهور را با رأی مستقیم انتخاب می‌کنند که این نشانه حاکمیت مردم بر سرنوشت اجتماعی خویش است. به این ترتیب رئیس جمهور بر جایگاه عالی‌ترین مقام رسمی کشور پس از رهبری تکیه می‌زند و دارای دو مسئولیت عمده است: یکی مسئولیت اجرای قانون اساسی و دیگر ریاست قوه مجریه.

الف) مسئولیت اجرای قانون اساسی: به رغم اینکه هم به لحاظ سیاسی-فقهی و هم از نظر قانون اساسی ولی فقیه در رأس هرم نظامی سیاسی جمهوری اسلامی ایران قرار دارد، برای پاسخ به برخی نیازهای بین‌المللی و روابط خارجی رئیس جمهور در میان مقامات قانون عالی‌ترین مقام رسمی کشور پس از رهبری شناخته می‌شود. به تعبیری می‌توان او را در میان روسای سه قوه ارشد تلقی کرد. متن سوگندنامه رئیس جمهور به روشنی بر جایگاهی برتر از ریاست یک قوه دلالت دارد. زیرا اختیارات و وظایف و مسئولیت‌هایی برعهده رئیس جمهور نهاده شده که اختصاص به حوزه قوه مجریه نداشته، فراقوه‌ای و مرتبط با کل حاکمیت محسوب می‌شوند. نهادن این امور بر دوش رئیس جمهور نمی‌تواند به جهت ریاست قوه مجریه باشد، آن هم ریاستی که در عرض ریاست قوای دیگر و در موقعیتی کاملاً برابر است. امضا معاهدات بین‌المللی (اصل ۱۲۵)، تعیین و پذیرش برنامه و امور مالی و اداری کشور



سرپرست برای وزارتخانه‌ها (اصل ۱۳۵)، انتخاب و تعیین معاونان و مشاوران (اصل ۱۲۴)، تعیین نماینده یا نمایندگان ویژه (اصل ۱۲۷) و عضویت در شورای موقت رهبری (بخشی از اصل ۱۱۱).

بسترهای منازعه در ساختار قدرت جمهوری

اسلامی

موضوع دوگانگی قدرت، دوگانگی حاکمیت، دوگانگی در ساختار و دوگانگی در چرخه اقتدار یا هر عنوان دیگری که تاکنون مطرح شده از دغدغه‌های جمهوری اسلامی ایران در دو دهه گذشته به شمار می‌رود. این مسئله در بدو امر و بیش از هر زمانی دیگر در دوره ریاست جمهوری خاتمی مطرح شد. بحث حاکمیت دوگانه به مسئله اقتدار و مشروعیت باز می‌گردد. پدیده حاکمیت دوگانه هنگامی رخ می‌دهد که حکومت صاحب دو منشاء برای مشروعیت و توجیه اقتدار خود می‌شود. در ساختار پیچیده قانون اساسی جمهوری اسلامی با توجه به محوریت رهبری و نهاد ولایت فقیه و نقش مرکزی روحانیت در شورای نگهبان و مجلس خبرگان و قوه قضائیه و با توجه به نقش رهبری و شورای نگهبان در تأیید و تنفیذ رئیس جمهوری روی هم رفته حاکمیت ملی به صورت غیرمستقیم اعمال می‌شود. به عبارت دیگر نقش اراده مردم در مرتبه‌ای پایین‌تر قرار گرفته است. هرچند در آغاز انقلاب اسلامی میان این اصل و ابعاد دموکراتیک قانون اساسی در عمل تعارض آشکاری مشاهده نمی‌شد، لیکن در طی تاریخ انقلاب اسلامی تبعات عملی و آشکار این تعارض اساسی وضوح و صراحت بیشتری یافته و بنحوی ساختار قدرت و اقتدار در جمهوری

اصل (۱۲۶)، اعطای نشان (اصل ۱۲۷)، ریاست شورای عالی امنیت ملی (اصل ۱۷۶) و مسئول مقدماتی بازنگری در قانون اساسی (اصل ۱۷۷). البته موضوع مسئولیت اجرای قانون اساسی در قانون بطور مبهمی عنوان شده، چرا که قانونگذار واژه مسئولیت را در اصول مختلف در معانی مختلفی بکار برده است. آنچه در این اصل خالی از ابهام است این است که مسئولیت و وظیفه رئیس جمهور در جایی مطرح است که در حیطه اختیارات رهبری نباشد و رهبری نظام مباشر تا حق اقدام در آن مورد را نداشته باشد. سوالاتی که در این باب مطرح می‌شود این است که آیا واژه مسئولیت به این معنا است که رئیس جمهور در قبال اجرای قانون اساسی باید پاسخگو باشد و حق نظارت بر نحوه اجرا و دخالت را دارد و یا قانونگذار اساسی تعبیر دیگری را مدنظر داشته است؟ به هدف تبیین مفهوم مسئولیت اجرای قانون اساسی، در اصل ۱۱۳ قانون اساسی تعیین دایره مسئولیت اجرای قانون اساسی ضروری است چرا که می‌توان به جرأت گفت حیات سیاسی جمهوری اسلامی تا حد زیادی به تدقیق این امر بستگی دارد (مهرابی، ۱۳۹۴: ۸).

ب) مسئولیت قوه مجریه: همانگونه که پیشتر گفته شد طبق اصل ۱۱۳ قانون اساسی رئیس جمهور ریاست قوه مجریه را جزء در اموری که مستقیماً به رهبری مربوط می‌شود، برعهده دارد. مهمترین وظایف و اختیارات رئیس جمهور که ناشی از ریاست او به قوه مجریه است عبارتند از ریاست و مسئولیت هیأت وزیران (اصل ۱۳۴)، معرفی و عزل وزیران و نظارت بر عملکرد آنان (اصول ۱۳۳ و ۱۳۴)، قبول استعفاء وزرا یا هیأت وزیران (اصل ۱۳۵) و تعیین

مرجعیت شوند و البته در این صورت دیگر هیچگونه نقش خودمختار برای انسان شهروند باقی نخواهد ماند. در چنین رابطه‌ای نهایتاً مرجعیت دینی است که پیشاپیش مردم و مردم‌سالاری راه می‌رود و مردم‌سالاری به یک امر مشروط تبدیل می‌شود و مرجعیت دینی نقش یک عامل وتو را بازی می‌کند و در واقع او حدود قلمروی را که مردم می‌توانند در آن اعمال اراده کنند، تعیین می‌کند. پس بر این اساس دین یک مجموعه مقدم بر مردم و ثابت است آن هم دینی فقهاتی که همه چیز انسان را مشخص کرده است (عظیمی‌دولت‌آبادی، ۱۳۸۷: ۸۷).

در مسائل شخصی فقها تشخیص موضوع را به عهده مکلف گذاشته‌اند، اما حکم به عهده فقیه است. در امور جمعی و حکومتی تشخیص موضوع نیز به عهده فقیه است. شاید به همین دلیل در جمهوری اسلامی شورای نگهبان به خودش حق می‌دهد که حتی افراد و کاندیداها را هم مشخص کند. در نظام جمهوری اسلامی قانون اساسی بگونه‌ای است که یک عامل کنترل و یک مکانیزم وتو وجود دارد. در قانون اساسی دو عامل وتو وجود دارد یک عامل وتو در حوزه شرعی است که همان فقهای شورای نگهبان عامل وتوی حوزه شرعی در نظام جمهوری اسلامی‌اند آنها هستند که تشخیص می‌دهند چه چیزی خلاف شرع است و آن را وتو می‌کنند. و دوم ولایت فقیه نیز خود یک عامل وتوی عرفی است. یعنی دو عامل وتو در قانون اساسی وجود دارد. تناقضی که در قانون اساسی جمهوری اسلامی هم هست از همین جاست یعنی نهایتاً براساس آن انگاره که اسلام یک مجموعه است و مردم هم در طرف دیگر. حافظ اسلام نماد، نگهبان و سخنگوی در جامعه اسلامی یک شورای نگهبان

اسلامی را دچار دوگانگی حاکمیت ساخته است (بشیریه (ب)، پیشین: ۵۷-۶۲)، به تعبیری دیگر از جمهوریت و اسلامیت سخن گفته می‌شود.

از منظر دموکراسی یا جمهوریت یک شکل است و اسلامیت یا دین یک محتوا است. رابطه آنها هم یک رابطه عرضی مثل رابطه بدن با لباس است. در جمهوری اسلامی، اسلام محتوا است و جمهوری، شکل است در این بینش سنتی این محتوا می‌تواند به هر شکل اضافه شود. آنچه مهم است حفظ آن محتواست. اسلامیت یا دینی بودن هم بیان کننده نوعی ابزار یا شکل در این مجموعه است. در جمهوری اسلامی نوع تلقی و معرفت از دین نقش مهمی می‌تواند داشته باشد بطوریکه با یک رهیافت به دین می‌توان نهایتاً به نفی دموکراسی و این لباس عاریت را از تن به در کرد. در یک رهیافت بسیار سنتی و کلاسیک، صورت ساختاری دین و مجموعه آن می‌خواهند به مناسبات قدرت و حکومت از طریق آن به کلیه مناسبات سیاسی اجتماعی اثر بگذارد. وقتی می‌خواهیم جمهوریت را با چنین دینی یا مردم‌سالاری را با چنین اسلامی تلفیق کنیم طبیعتاً این مجموعه دارای یک مرجعیت پیشین است نسبت به مردم که مردم و حکومت باید خود را با آن مجموعه ثابت کامل تطبیق بدهند. در این مجموعه ما نیازمند متخصصانی هستیم که این مجموعه را می‌شناسند و می‌توانند برای ما حجت باشند. در چنین رهیافتی از دین، اقتدار دینی یا اتوریته‌ای مرجعیت دینی، اتوریته‌ای فراتر از مردم و مقدم بر مردم است و روشن است که مردم‌سالاری دینی یا جمهوری اسلامی تلقی از دین بیشتر به مردم‌سالاری به صورت یک ابزار نگاه می‌کند که مردم باید تسلیم آن



اقتدار است نه میان دو مقام، بلکه میان دو طرز تلقی و دیدگاه است که در نهایت در شکل نهادهای قانونی جلوه‌گر شده است و این امر بسترهای لازم منازعه را در نظام جمهوری اسلامی ایران فراهم و مهیا می‌سازد (آغاجری، ۱۳۸۱).

احکام حکومتی

یکی از زمینه‌هایی که منصف ظهور این دوگانگی و به تبع منازعه را بدنبال داشته است، مواردی است که ولی فقیه احکامی را که تحت عنوان حکم حکومتی صادر می‌کند (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۴: ۲۷). تاریخ پس از انقلاب اسلامی، بارها شاهد صدور اینگونه احکام از سوی ولی فقیه بوده است. صدور حکم حکومتی یکی از اختیاراتی است که براساس مبانی حکومت اسلامی برای والی و رهبر سیاسی جامعه یا ولی فقیه به رسمیت شناخته شده است، اما در هیچ یک از اصول قانون اساسی این اختیارات به صراحت برای رهبری شناخته نشده است و این امر ممکن، تردید در اختیار قانونی رهبر در صدور احکام حکومتی را بدنبال داشته است. در نظام جمهوری اسلامی ایران، واحد تصمیم‌گیر رهبر یا ولی فقیه است. به این ترتیب که رهبر بعنوان بالاترین مقام کشور (اصل ۱۱۳ قانون اساسی) مقام ناظر بر قوای سه‌گانه (اصل ۵۷) و بعنوان کسی که از علم کافی (بند ۱ اصل ۱۱۰)، عدالت و تقوای لازم برای رهبری (بند ۲ اصل ۱۱۰)، بینش سیاسی و اجتماعی و موهبت تدبیر و مدیریت و قدرت کافی برای رهبری برخوردار است (بند ۳ اصل ۱۱۰)، شایسته‌ترین مقامی است که می‌تواند کشور را از موقعیت بحرانی خارج کرده و راه‌حل مناسب را برگزیند.

است و دیگر ولایت فقیه. شورای نگهبان بالای رأی مردم و نهادهای دموکراتیک و انتخابی به صورت عامل وتوی شرعی عمل می‌کند. بالای سر شورای نگهبان نیز مقامی به نام ولایت فقیه است که او ظاهراً وتوی برای امور عرفی دارد. ولی فقیه سیاست‌های کلان نظام را در اختیار دارد. اگر رئیس جمهوری سیاست‌هایی را اعلام کند و مردم با آن موافقت کرده‌اند اما تعیین سیاست‌های کلی نظام که دست ولی فقیه است ظاهراً این حق را به او داده است که رأی مردم را وتو کند. اینجا دیگر بحث خلاف شرع بودن یا نبودن نیست. بحث این است که خلاف مصلحت است چون نظر ولی فقیه این است او می‌تواند آن حق و خواست و رأی ملت یا نمایندگان ملت را به این وسیله وتو کند. آنچه بعنوان حاکمیت دوگانه گفته می‌شود از همین حق وتو است حاکمیت دوگانه یعنی ساختار قدرتی که دو مبنا و دو وجه دارد که این دو وجه با یکدیگر رابطه هماهنگ ندارند هرکدام حقانیت و مشروعیت خود را با استناد به منبعی توجیه می‌کند. شورای نگهبان و ولی فقیه با استناد به منبع دین حقانیت خود را توجیه می‌کند و رئیس جمهور و مجلس با استناد به رأی مردم حقانیت خود را توجیه می‌کنند. این دوگانگی از دوگانگی در حاکمیت شروع می‌شود به دوگانگی ساختار منتقل می‌شود و این دوگانگی در نهادها و سپس به دوگانگی نهادی منجر می‌شود بعد نظام سیاسی از مبدأ تا نتیجه، دائم در حال دوگانگی است. این نظام است که هم گرفتار بحران ساختاری است و هم گرفتار بحران ادواری است که شاخص‌های آن را در ادوارهای مختلف جمهوری اسلامی دیده‌ایم (آغاجری، ۱۳۸۱). البته لازم به ذکر است این جدال میان دو چرخه

ریاست جمهوری همه منتظر معرفی نخست‌وزیری جدید بودند. اما شرایط کشور در موقعیت جنگ باعث شد تا امام نظر به انتخاب مجدد میرحسین موسوی برای نخست‌وزیری داشته باشد. سرانجام رئیس‌جمهور وقت با اطلاع از نظر امام خمینی (ره) عنوان می‌کند برای من اتمام حجت شد و امر امام را پذیرفت. در این موضوع گرچه امام مستقیماً از لفظ حکم استفاده نکردند، اما از آن حکم حکومتی یاد می‌شود (اسماعیلی، ۱۳۸۴: ۶۴).

انتخابات مجلس ششم و مخدوش شدن نتایج برخی حوزه‌های انتخابیه، طرح اصلاح قانون مطبوعات، جلوگیری از استیضاح وزیر دولت خاتمی، تأیید صلاحیت معین در انتخابات ۱۳۸۴ و قانون‌گزینی‌های احمدی‌نژاد در مجلس هفتم، استعفای وزیر اطلاعات و برکناری مشایی از معاون اولی از جمله جنجالی‌ترین احکام حکومتی سال‌های اخیر به شمار می‌روند. البته در این میان استعفای پر ماجرای وزیر اطلاعات و خانه‌نشینی احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور وقت را می‌توان صدر این فهرست قرار داد که به نوعی بار دیگر رو در رو قرار گرفتن دو جایگاه ولی فقیه و ریاست جمهوری به نمایش گذاشت.

استعفای وزیر اطلاعات و قهر یازده روزه رئیس

جمهور

در پی اختلاف‌نظر محمود احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور و حیدر مصلحی وزیر اطلاعات وقت بر سر عزل یا ابقای یکی از معاونین وزارت اطلاعات، خبرگزاری‌های کشور روز ۲۸ فروردین ۱۳۹۰ خبر استعفای مصلحی از سمت وزارت اطلاعات را همراه با متن موافقت احمدی‌نژاد با استعفای

به عبارتی دیگر ولایت مطلقه فقیه، چاره‌اندیشی برای برون‌رفت از تنگناها و بن‌بست‌هایی است که نظام اسلامی دچار آن می‌شود. کلید و ابزار خروج از این بن‌بست‌ها که در دست ولی فقیه قرار دارد، حکم حکومتی است. لذا ولی فقیه می‌تواند در مواقع فوق‌العاده و استثنایی، برای اینگونه تنگناها با صدور حکم ولایی/حکومتی نظام را از چالش‌ها و معضل پیش آمده برهاند (ملک‌افضلی‌اردکانی، ۱۳۹۰: ۷۴-۵۱). برخی معتقدند این مطلب قرائت دیگری از حل اختلاف قوا (بند ۷ اصل ۱۱۰) و حل معضلات نظام (بند ۸ اصل ۱۱۰) است که پیشتر درباره آن سخن گفته‌ایم. تاریخ پس از انقلاب اسلامی شاهد صدور احکام متعددی از سوی امام راحل و مقام رهبری با این کارکرد بوده است. بارزترین نمونه این احکام که در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران قاعده‌سازی کرده است. حکم حکومتی امام خمینی (ره) در مورد تأسیس دادگاه ویژه روحانیت (۱۳۵۸/۰۳/۰۳)، تشکیل شورای عالی انقلاب فرهنگی (۱۳۵۹/۰۳/۲۳) و حکم حکومتی آیت‌اله خامنه‌ای در مورد ابلاغ قانون دادرها و دادگاه ویژه روحانیت (۱۳۶۹/۰۵/۱۴) از جمله این موارد است. البته این احکام بیشتر زمانی به کشمکش و جنجال تبدیل شده که در حوزه اختیارات نهاد یا جایگاه قانونی دیگر ورود پیدا کرده است.

نخستین مورد این قضیه صدور حکومتی در ماجرای نخست‌وزیری میرحسین موسوی است. پس از پایان دوره ریاست جمهوری آیت‌اله خامنه‌ای در سال ۱۳۶۴، اختلاف دیدگاه میان رئیس‌جمهور و میرحسین موسوی نخست‌وزیر وقت خصوصاً در زمینه مسائل اقتصادی فضا را به سمت و سویی برد که با انتخاب مجدد آیت‌اله خامنه‌ای به



اردیبهشت از خانه‌نشینی رئیس‌جمهور سخن گفت و به موضوع حاکمیت دوگانه اشاره کرد: "شما ببینید در همین پنج شش روز گذشته سر یک قضیه‌ای که آنچنان هم از اهمیت بالایی برخوردار نبود سر مسئله اطلاعات و امثال اینها چه جنجالی در دنیا راه انداختند. تحلیل‌ها را بردند به این سمت که بله در داخل نظام جمهوری اسلامی شکاف ایجاد شده است و حاکمیت دوگانه شده است. رئیس‌جمهور حرف رهبری را گوش نکرده است دستگاه‌های تبلیغاتی خودشان را از این حرف‌های سست و بی‌پایه پر کردند ...".

"بنده حقیق هم طبق اصول بنا ندارم در کارها و تصمیم‌های دولت وارد شوم. خب مسئولیت‌ها در قانون اساسی مشخص است به هر کسی مسئولیتی دارد مگر آنجائیکه احساس کنم مصلحتی دارد تقویت می‌شود به مثل اینکه در هم قضیه اخیر این جوری بود." (بیانات مقام رهبری، ۱۳۹۰/۰۲/۰۳).

اگرچه این سخنان به نوعی واکنش به تحلیل‌های آن مقطع زمانی است ولی در اصل موضوع تفاوتی ایجاد نمی‌کند.

نتیجه‌گیری

جمهوری اسلامی ترکیب بدیع از نقش دین و مردم در ساختار قدرت سیاسی و به مثابه الگوی قابل اعتنا به شمار می‌رود. آنچه مهم هست این است که ساختار سیاسی در نظام جمهوری اسلامی مبتنی بر دو پایه بنیادین دین و مردم استوار است. به عبارتی دیگر اسلامیت محتوای نظام و جمهوریت بهترین قالبی است که منجر به تداوم و پویایی اسلام در جامعه است. آنچه تاکنون از آن سخن گفته شده

مصلحتی و نیز حکم انتصاب او بعنوان مشاور امور اطلاعاتی رئیس‌جمهور انعکاس دادند. دو روز بعد از انتشار خبر استعفای مصلحتی، خبرگزاری‌ها متن نامه رهبر انقلاب به حیدر مصلحتی مبنی بر ابقای وی بعنوان وزیر اطلاعات را منتشر کردند. رهبر انقلاب در این نامه که در تاریخ ۳۰ فروردین ارسال شده بود، از مصلحتی خواسته بودند بدون سستی و با اهتمام بیشتر به کار خود ادامه دهد. نکته جالب توجه نامه این بود که خود وزیر اطلاعات و نه رئیس‌جمهور مخاطب نامه بود. اما حکم حکومتی رهبری پایان ماجرای برکناری وزیر اطلاعات نبود و اتفاقی بی‌سابقه در تاریخ سیاسی ایران رقم خورد. آنجا که محمود احمدی‌نژاد در اعتراض به این حکم به مدت ۱۱ روز ضمن غیبت در جلسات کابینه، تمامی فعالیت‌ها و برنامه‌های خود را تعطیل کرد و ۱۱ روز خانه‌نشینی تاریخی را رقم زد. برخی رسانه‌ها از شروط احمدی‌نژاد برای بازگشت به مسئولیت خود خبر دادند که برکناری حیدر مصلحتی از وزارت اطلاعات و حضور در برنامه‌ای زنده صدا و سیما از جمله آنها بود. سرانجام با دیدار چهره‌های مختلف سیاسی با احمدی‌نژاد و توصیه‌های مقام رهبری، وی در جلسه هیأت دولت شرکت کرد و به محل کارش بازگشت.

این ماجرا بار دیگر القاء حاکمیت دوگانه و اختلاف و شکاف بین مسئولین ارشد جمهوری اسلامی را در عرصه عمومی مطرح کرد و بار دیگر نشان داد این موضوع به بحث ساختار قدرت باز می‌گردد و خیلی به افراد کاری ندارد، چرا به لحاظ اطاعت‌پذیری هیچکدام از روسای جمهور مانند احمدی‌نژاد خود را ولایت‌پذیر معرفی نمی‌کردند. فضا در این ایام در اینباره بگونه‌ای بود که رهبر انقلاب در سوم

نخست اینکه هریک از صاحبان مسئولیت و قدرت در ساختار جمهوری اسلامی ایران به جایگاه تعریف شده‌شان در قانون اساسی بسنده کنند و در چارچوب آن عمل نمایند.

دوم اینکه ناکارآمدی در سیستم اجرایی و فرآیند تصمیم‌گیری اصلاح شود تا مناقشه دوگانگی امکان بروز پیدا نکند. به دیگر سخن جهت کارکردی کردن حاکمیت دوگانه به معنای باز توزیع منابع قدرت و تأسیس نهادهای حل منازعه است.

سوم پیشنهاد اصلاح قانون اساسی است، همانند آنچه در بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ رخ داد و یکی از بسترهای منازعه (مثلاً رهبری، ریاست جمهوری و نخست‌وزیری) را حذف کرد و جایگاه این نهادها را باز تعریف کرد. زیرا گروهی معتقدند می‌توان به سوی کارکردی کردن این دوگانگی گام برداشت، یعنی قواعد بازی سیاسی و رقابت مسالمت‌آمیز دو بخش حاکمیت را تنظیم و تثبیت کرد و حقوق و مسئولیت‌های هر کدام را به رسمیت شناخت. در نهایت این دوگانگی بطور مسالمت‌آمیز و آرام به حاکمیت یگانه تبدیل می‌شود. به عبارتی با یگانه کردن حاکمیت، نظام به سوی ثبات سیاسی بیشتر حرکت می‌کند.

در پایان نکته مهم اینکه نظام‌های سیاسی باید بتوانند منازعه‌ها و کشمکش‌ها را در قالب نهادمند به شیوه‌ای مسالمت‌آمیز و با نتایجی ثبات‌آفرین حل نمایند و از تبدیل آنها به اشکال تخصصی، خشونت‌آمیز، غیرنهادی و بی‌ثبات کننده جلوگیری نمایند. به میزانی که یک نظام سیاسی بتواند کشمکش‌های حاد اجتماعی و سیاسی را حذف کند

بیشتر به جنبه عرضی و واقعیت‌های ساختار سیاسی قدرت میان دو جایگاه نظام جمهوری اسلامی اشاره داشته است اما با استناد به اصل ۵۷ قانون اساسی که بیان می‌کند قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند، می‌توان گفت رابطه دو جایگاه ولی فقیه با ریاست جمهوری رابطه‌ای طولی است و جایگاه ولی فقیه بالای جایگاه ریاست جمهوری قرار می‌گیرد نه در عرض آن. اصل ۵۷ به صراحت مقرر می‌دارد که قوای سه‌گانه زیر نظر ولایت امر و امامت امت قرار دارند و در واقع ارتباط رهبری با قوا یک رابطه طولی است و نه عرضی.

در نظام جمهوری اسلامی ایران به لحاظ نظری حاکمیت دوگانه‌ای نمی‌توان متصور بود و آنچه موجب می‌شود چنین تصویری پدید آید یک مسئله جامعه‌شناختی است. اینک پس از گذشت بیش از سه دهه از انقلاب اسلامی و با اتکا به تجربه‌های پشت سر گذاشته شده، می‌توان گفت جمهوری اسلامی یک پروژه تمام شده نیست، بلکه یک راه باز است و اگر بخواهیم به کلام امام (ره) سخن بگوییم بین استقرار جمهوری اسلامی و تحقق جمهوری اسلامی، فاصله فراوان است. در مسیر عزیمت از نقطه استقرار به سوی تحقق جمهوری اسلامی تحولات جمهوری اسلامی نشان داده قابلیت حل تضادها و تناقض‌ها را داراست و باید راه‌حلی برای نزاع متصور قدرت در نظام جمهوری اسلامی پیدا کرد. در پایان موارد ذیل را می‌توان برای حل و کمرنگ کردن این دوسویگی متصور در جمهوری اسلامی پیشنهاد کرد:



۱۴- مهرابی، سحر (۱۳۹۴)، «بررسی چگونگی نظارت رئیس جمهور بر اجرای قانون اساسی و تفاسیر آن»، روزنامه مردم سالاری.

۱۵- هاشمی، محمد (۱۳۷۴)، حقوق اساسی در جمهوری اسلامی، ج ۲، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.

و یا در قالب کنش‌های متعارف و رسمی جای دهد، به همان اندازه به ثبات سیاسی خود استحکام بخشیده و بقاء و تداوم خود را تضمین کرده است.

لاتین:

1- Oberschall Anthony Social conflict and social Movement. newjersy: prentice Hall inc, (1973).

فهرست منابع

فارسی:

- ۱- آغاچری، هاشم (۱۳۸۱)، سخنرانی در همایش مردم سالاری در جامعه دینی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۲- ارسطو (۱۳۶۴)، سیاست، مترجم: عنایت، حمید، تهران: نشر سپهر.
- ۳- اسماعیلی، محسن (۱۳۸۴)، جایگاه و اختیارات رئیس جمهور، تهران: انتشارات حوزه.
- ۴- بشیریه (الف)، حسین (۱۳۷۴)، دولت عقل، ده گفتار در فلسفه و جامعه-شناسی سیاسی، تهران: موسسه نشر علوم نوین.
- ۵- بشیریه (ب)، حسین (۱۳۸۱)، دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران دوره جمهوری اسلامی، تهران: نشر نگاه معاصر.
- ۶- خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۹۰)، «سخنرانی در جمع مردم استان فارس»، وبگاه آیت‌الله خامنه‌ای.
- ۷- شفیعی فر، محمد (۱۳۷۸)، جایگاه ولایت فقیه در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه حکومت اسلامی، س ۴، ش ۱۳.
- ۸- عظیمی دولت‌آبادی، امیر (۱۳۸۷)، منازعات سیاسی و ثبات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۹- کواکبیان، مصطفی (۱۳۷۰)، دموکراسی در نظام ولایت فقیه، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- ۱۰- گودلیه، موریس (۱۳۵۸)، شیوه تولید آسیایی، مترجم: اختیار، امیر، بی-جا: انتشارات نسیم.
- ۱۱- مارش، دیوید و استوکر، جری (۱۳۸۷)، روش و نظریه در علوم سیاسی، مترجم: حاجی‌یوسفی، امیر، ج ۲، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۱۲- مصلی‌نژاد، عباس (۱۳۹۴)، سیاست‌گذاری ساختار قدرت در ایران، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۳- ملک‌افضلی‌اردکانی، محسن (۱۳۹۰)، «حکم حکومتی در قانون اساسی و جایگاه آن در حقوق اساسی جمهوری اسلامی»، فصلنامه حکومت اسلامی، ش ۶۲.